

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۲۰

فصل نامه علمی - تخصصی عصرآدینه

سال هشتم، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۹۴

ابعاد معرفت شناسی ولایی در آثار سنایی غزنوی و بیدل دهلوی

سید علی اصغر موسوی^۱

چکیده

معرفت شناسی ولایی در شعر فارسی در پی یافتن حقایقی از ادبیات دینی است که در آن به شناخت جایگاه و مقام ولایی حضرات معصومین علیهم السلام توجه شده است؛ جایگاهی که خود، نشان دهنده منزلت ماورایی و قدسی است و توصیف ممدوحان ولایی نیز ناشی از عظمت همان جایگاه است. هنر و ادب دینی باید همیشه دو جنبه قدسی را در نظر داشته باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین به آن‌ها سفارش کرده است: کتاب الهی و عترت اهل بیت علیهم السلام. در این نوشتار، دیدگاه ادبی سنایی غزنوی و بیدل دهلوی درباره معرفت شناسی ولایی بررسی شده است؛ دیدگاهی که هر دو عارف بزرگ عرفان اسلامی، ارادت خود را در مثنوی‌های «حدیقة الحقیقة» و «محیط اعظم» به پیشگاه مقام ولایی حضرت علی علیه السلام بیان کرده‌اند. سنایی در حدیقة الحقیقة به موضوع غدیر و بیدل دهلوی به موضوع ولایت توجه داشته است که با توجه به مذهبشان، نوع دیدگاه آنان بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

ولایت، غدیر، علی علیه السلام، جام، وحدت، کثرت، سنایی، بیدل، نبوت.

۱. شاعر، نویسنده و پژوهشگر ادبیات دینی (saapoem110@gmail.com).

«معرفت‌شناسی» یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های موجود در عرفان اسلامی و اندیشمندان حکمت و فلسفه است که اهل‌الی فرهنگ، هنر و ادبیات به دیده یک مطالعه علمی در علوم انسانی به آن می‌نگرند. از جمله مصداق‌های آن نیز موضوع «ولایت در شعر فارسی» است که می‌تواند سبب افزایش شناخت پژوهندگان ادبیات دینی از مقوله‌های عرفانی گردد. با توجه به انواع ولایت در تفکر اسلامی و آرمان‌ها و اعتقادات خاص «مکتب تشیع» نسبت به «ولایت حقیقی» اهل بیت علیهم‌السلام، ضرورت دارد در متون منظوم عرفانی شاعران کاوشی داشته باشیم؛ به ویژه آثار شاعرانی که پژوهشگران، آن‌ها را «شاعران عارف» یا «عارفان شاعر» می‌شناسند.

در بسیاری از آثار و متون عرفانی، به معرفت‌شناسی ولایی توجه شده و مبنای تفکر در حوزه‌های دیگر قرار گرفته است. تنوع سلیقه‌ها در برخی موارد منطبق با فرهنگ و تمدن در کنار اثرگذاری محیط سبب شده است شناخت نیز دچار تغییر شود. شدت و ضعف و فراز و فرود شعر شاعران عارف در قرون متمادی گویای همین امر است. ضروری است بدانیم گاهی عارفان، موضوع «ولایت» و واژگانی همچون «امامت» را در متون عرفانی منظوم و منثور، مغایر معنای اصلی می‌آورند که این شیوه برخوردی، فارغ و خارج از اعتقادات شاعر و نویسنده نیست؛ چون واژه «ولایت»، چندین مصداق دارد که تنها یک مصداق آن، «الهی» و حقیقی است. دیگر مصداق‌ها نیز «نوعی» و قراردادی و در حقیقت، به جای «انتصابی» بودن، «اکتسابی» هستند. در ولایت نوعی، ولی برای «ولایت خویش»، صاحب «اراده» است، ولی در «ولایت حقیقی»، این اراده و مشیت از طرف خداوند انجام می‌گیرد.

۱. مفهوم‌شناسی ولایت

قبل از ورود به بحث، آشنایی با تعریف‌های مربوط به «ولایت» ضروری است تا دیدگاه عارفان و صوفیه در این زمینه مشخص شود. در اصطلاحات عرفانی، «ولایت» یعنی «قیام عبد است به حق، در مقام فنا از نفس خود. ولایت بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مؤمنان و ولایت خاصه که مخصوص است به سالکان و اصل که در حق فنا یافته و به او بقا یافته‌اند. به عقیده برخی، ولی، کسی است که از حال خود،

فانی و در مشاهده حق، باقی است و خود از نفس خود خبر ندارد و اگر با غیر حق باشد، عهد و قراری ندارد». (جامی، ۱۳۳۶: ۵)

به باور قیصری، «باطن نبوت، ولایت است و شمولش از نبوت بیش است؛ زیرا شامل نبوت و ولایت هر دو می‌شود و انبیا، خود، اولیائند». (قیصری، ۱۲۹۹ق: ۴۵) هجویری نیز می‌گوید: «اساس طریقت، تصوف و معرفت، جمله بر ولایت بود» و هنالک الولایه لله الحق». خدا را دوستانی است که آن‌ها را به دوستی و ولایت خود مخصوص گردانید و آن‌ها والیان ملک ویند». (هجویری، ۱۳۰۴ق: ۲۶۸؛ سجادی، ۱۳۸۳: ۷۹۱، ذیل «وقوف قلبی»)

از منظر حضرت آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)، ولایت به چند نوع تکوینی، تشریعی و ولایت بر تشریع و قانون‌گذاری تقسیم می‌شود: «در نوع اول ولایت، ولایت تکوینی، رابطه ولی و مولی علیه، رابطه علت و معلول است (همانند رابطه نفس و اعمال آن)؛ یعنی همان گونه که اگر نفس اراده کند، دیدن، شنیدن، سخن گفتن و... تحقق می‌یابد، با اعمال ولایت تکوینی ولی، مولی علیه تحقق می‌یابد و تخلف در آن راه ندارد. سرّش آن است که تخلف معلول از علت، ممکن نیست و اساساً هر علتی، ولی معلول خویش است.

ولایت بر تشریع و قانون‌گذاری، نوع دیگر ولایت است که در محدوده اعتبارات بوده، اگرچه رابطه ولی قانون‌گذار با قانون، رابطه علت و معلولی (از نوع ولایت تکوینی) است، با اراده ولی، قانون جعل می‌شود، لیکن رابطه قانون‌گذار با امثال محتوای آن، رابطه علت و معلولی نیست، بلکه اراده مکلف‌ها در امثال آن دخیل است. از این رو، تخلف در مقام امثال ممکن است.

در نوع سوم ولایت، ولایت تشریعی است که ولایتی در محدوده تشریع و تابع قانون الهی است و به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف) ولایت بر محجوران، مانند ولایت بر طفل، مجنون، غایب، میت و...؛

ب) ولایت بر خردمندان جامعه برای تصدّی امور مربوط به آنان. این نوع ولایت شبیه ولایتی است که خدا و رسول او بر مؤمنان دارند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره: ۲۵۷) و «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». (احزاب: ۶)

البته با توجه به این که خداوند متعال، بندگان خود را آزاد آفریده: «لا تکن عبد غیرک و

قد جعلک الله حُرّاً» (سیدرضی، ۱۳۷۰ ش: ج ۳، ص ۵۱، نامه ۳۱) اصل، برآزادی افراد است و هیچ کس حتی پیامبر اکرم ﷺ بر دیگری ولایت ذاتی ندارد. ولایت ذاتی، تنها بین علت و معلول و خالق و مخلوق برقرار است و بس: «فالله هوالولی». ولایت پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام و فقیه برامت، ولایت پدر بر فرزند و مانند این‌ها، ولایت تبعی در طول ولایت ذات اقدس الهی است، نه در عرض ولایت او. بدین ترتیب، انسان هرگز رها و بدون قانون نیست تا به خواسته برخاسته از هوا و پدید آمده از هوس، اصل رهبری را بپذیرد یا نپذیرد و در پذیرش نیز رها باشد، به طوری که قبول و نکول رهبران الهی برای وی یکسان باشد و بتواند بگوید: من به اختیار خودم، ولایت فلان یا فلان را می‌پذیرم و فرمان بردار او می‌شوم و فرمان فلان یا فلان را نمی‌برم.

در بینش اسلامی، زمام اصلی ولایت تشریعی در اختیار صاحب ولایت تکوینی است. یعنی ولایت تشریعی اصالتاً از آن پروردگاری است که ولایت تکوینی بر عالم دارد و بالعرض، از آن کسانی که خداوند به صورت مستقیم و غیرمستقیم برای آنها ولایت جعل کرده باشد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (مائده: ۵۵).» (اداره کل پژوهش و آموزش سیما، ۱۳۸۶: ۱۷۶-۱۷۸)

در معرفت‌شناسی ولایی، «سیادت و ولایت، هم برای ذات اقدس الهی ثابت شده است و هم برای دیگران، لیکن تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند:

الف) سیادت و ولایت خداوند متعال، اصلی و ذاتی است، در حالی که آن چه دیگران دارند، تبعی و عرضی است.

ب) ولایت تشریعی خداوند از ولایت تکوینی او ناشی می‌شود، اما ولایت تشریعی و تکوینی دیگران به سبب افاضه الهی است: «... ساد العظماء بجموده.» (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۹، ۲۹۴) هر چند که برخی گفته‌اند: ولایت تشریعی انبیا و ائمه علیهم السلام از واسطه فیض بودنشان ناشی می‌شود، لیکن تردید نیست که آن نیز به جعل تکوینی و افاضه الهی است.

ج) ولایت تکوینی و ولایت تشریعی خداوند متعال، قابل تفکیک از یکدیگر نیست، در حالی که در غیر خدا، گاهی ولایت تکوینی از ولایت تشریعی تفکیک پذیر است؛ یعنی گاهی ولایت تشریعی بدون ولایت تکوینی است (مانند ولایت فقیه) و گاهی ولایت تکوینی بدون ولایت تشریعی است (مانند ولایت برخی از اولیای غیر معصومی که از

فقاہت برخوردار نیستند) و گاهی ولایت تکوینی و ولایت تشریعی که در یک جا جمع می‌شود (مانند ولایت ائمه علیهم‌السلام که همه این موارد، جلوه‌ای از ولایت الهی است.)» (اداره کل پژوهش و آموزش سیما، ۱۳۸۶: ۱۷۸ و ۱۷۹)

۲. چیستی معرفت ولایتی

از دیدگاه معرفت‌شناسی، آثار سه گروه از شاعران و ستایشگران مولا علی علیه‌السلام قابل توجه است:

- گروه اول: کسانی که حضرت علی علیه‌السلام را از دیدگاه «شریعتی» می‌ستایند؛ زیرا نزد شیعیان، سخن از امامت و ولایت حضرت است آن هم با محتوایی عاطفی و مقدس و نزد اهالی سنت، سخن از مناقب است، اما مناقبی که کمی، رنگ برتری بردیگر صحابه دارد.

- گروه دوم: کسانی که حضرت را از دیدگاه «طریقتی» می‌ستایند؛ زیرا نزد اهالی طریقت - عارفان صاحب خرقه و سلسله - مقام ولایتی حضرت از نوع ولایت سلوکی است و هر کدام از مشایخ این طریقه، خود را به خرقه حضرت علی علیه‌السلام منسوب می‌کنند تا شاید مقاصد خود را تأیید کرده باشند.

- گروه سوم: کسانی که حضرت علی علیه‌السلام را از دیدگاه «حقیقتی» می‌ستایند و آنان اهالی بصیرت هستند و فراتر از تقدس و تصوّف، عارفانه‌های حضرت را عاشقانه بیان می‌کنند که به چندی از این فضایل اشاره می‌شود:

علم: شامل معرفت و حکمت و اخلاق می‌شود، آن هم از نوع خاکی و افلاکی.
امامت: شامل وصایت، خلافت و رهبری می‌شود، آن هم با تمام ویژگی‌های فردی و اجتماعی.

جهاد: شامل جهاد اکبر (مبارزه با نفس) و جهاد اصغر (مقابله با دشمن) می‌شود و از شاخص‌های اسلام در آغازین سال‌های پیروزی آن است که حتی قرآن آن را ستایش می‌کند.

قربانیت: شامل مناقبی است که در اسلام، نشان برتری از دیگران به شمار می‌آید و در واقع، همان حدیث شریف «ثقلین» (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ۲۹۴) و سفارش حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که فرمودند بعد از خود، دو گنجینه باقی می‌گذارم که قرآن و

اهل بیت علیهم السلام باشند و هر کدام از هم جدایی ناپذیرند.

این موارد در آثار دیگران به شکل های مختلف استفاده می شود که معمولاً عالمانه و عارفانه نیستند یا بهتر بگوییم از زبان عالمان بیرون نیامده است و محتوایشان هیچ گاه فدای مصلحت های زمان و مکان نشده است؛ یعنی سرایندگان آن، حتی خطر مرگ را برای نوشتن آن ها به جان خریده اند.

۳. ویژگی های معرفت شناسی عرفانی

عرفان در لغت یعنی «شناختن؛ شناختن حق تعالی» (عمید، ۱۳۸۶: ج ۳، ۱۷۱۰، ذیل «عرف الدیک») و معرفت (شناخت) در لغت یعنی «ادراک چیزی، همان گونه که هست». (همان: ۲۲۷۴، ذیل «معرفت») عرفان در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی یعنی «راه و روشی که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسایی حق برمی گزینند. شناسایی حق در حقیقت می تواند از طریق استدلال از اثر به مؤثر، از فعل به صفت و از صفت به ذات - که مخصوص انبیا و اولیا و عرفاست - صورت پذیرد. در این معرفت شهودی، به هیچ کس، جذبه ای جز مجذوب مطلق دست نمی دهد، مگر به سبب طاعت و عبادت آشکار و پنهان، قلبی و روحی و جسمی.

... و اما عرفان دو گونه دارد: عرفان عملی، یعنی سیرو سلوک و وصول و فنا و عرفان نظری یعنی بیان ضوابط و روش های کشف و شهود». (سجادی، ۱۳۸۳: ج ۷، ۵۷۷، ذیل «عدالت»)

بر اساس عادت های گفتاری و نوشتاری، همیشه برای عرفان، دو گونه عملی و نظری در نظر گرفته می شود، اما به راستی، چگونه می توان چنین تفکیکی قائل شد و آن را که برای ریاضت، از چاه، وارونه آویزان می شود یا چهل شبانه روز، در دخمه ای تنگ و تار به تکرار سجده و ذکر و دعا می پردازد، عارف دانست، اما کسی را که بدون هیچ سلوک و ریاضتی، از نغمه گنجشکی می آشوبد، از حرکت موری به شوق می آید و از باریدن قطره ای، تن به اقیانوس تسبیح می سپارد، عارف ندانست؟

درست است که حتی ادب، آداب دارد، ولی مهم ترین بخش و هسته مرکزی اندیشه عرفانی همان کلام مقدس و آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که سعدی آن را در گلستان چنین به زیور نثر آراسته است: «عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «مَا

عَبْدَنَّاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» و واصفانِ جلیه جمالش به تحیر منسوب، که: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.» (سعدی، ۱۳۸۲: ۲) بنابراین، تنها اولیا و انبیای الهی، سزاوار شناختن - آن هم شناخت مخلوق نسبت به خالق خویش - و یاد دادن آن به دیگران بوده‌اند؛ چون آن چه آموخته‌اند، از مکتب وحی بود و آن چه برداشت می‌کردند، از معدن نبوت و امامت. اگر نبی رحمت حق می‌فرماید: «ما عرفناک...»، پس پیروایشان می‌داند با کدام پلکان ریاضت - حال با پیریا بدون پیر- به آسمان برود تا به ملکوت عشق صعود کند.

اساس عرفان، قرار بر شناختن معبود و رسیدن به قرب حضرت او (جلّ جلاله) بود، ولی تطوّر هزار ساله آن که از همان آغاز به قرن دوم برمی‌گردد، تصاویر بسیاری از شکل و ماهیت حقیقی آن به نمایش گذاشته است. سرفصل تمام مسیرها - طریقت‌ها - و خرقة‌ها و سیادت‌ها به حقیقت علوی می‌رسد که حضرت علی علیه السلام نیز باب علم و اندیشه نبوی است. با این حال، وقتی به فرمایش مولّا؛ «لَو تَكَاشَفْتُمْ...»، اندکی پرده از روی برخی اندیشه‌های واقعی این طریقت‌ها کنار می‌رود، به «ما تدافنتم» می‌رسیم؛ چه مستور، چه مست، چه فنای فی الهی، چه بقای باللّهی که درس «شریعت» ناخوانده، به «حقیقت» رسیده‌اند! همواره به دلیل نبود «عرفان معیار» - البته نزد منتقدان عرفان، نه عارفان حقیقی -، عرفان‌گریزی به جای عرفان‌پژوهی، شیوه‌ای بوده که متکلمین و متعلمین معارف الهی از جهان تشیع به آن پرداخته‌اند. پس از قرآن کریم - منبع فیض حکمت الهی از چشمه سار وحی - دانش‌نامه‌ای عرفانی‌تر از «نهج البلاغه» را در عالم اسلام نمی‌توان یافت؛ چرا که صاحب آن، خود، بنیان‌گذار ادبیات منظم و معظم عرب است و همگان به این نکته اعتراف دارند که برای نخستین بار، حضرت علی علیه السلام، تفکیک و تقسیم حرف و کلمه و کلام را به یکی از اصحاب خود آموخته است. حضرت علی علیه السلام در نخستین خطبه - البته نخستین خطبه از نظر جمع‌بندی سید رضی رحمته الله علیه در نهج البلاغه - به مطالبی پرداخته که نهایت ادراک بشر از عالم ماوراست.

حقایق عالم ماورا، فراتر از عرفان و حکمت و فلسفه بر زبان «انسان کاملی» جاری شد که سرآمد حکیمان، عارفان، عالمان، فقیهان و ادیبان جهان. «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ بِهِ...». (سید رضی، ۱۳۷۰ ش: ج ۱، ص ۱۴، خطبه ۱) کسی که علی علیه السلام را شناخت، خدا را نیز شناخته است؛ به سروده استاد شهریار:

«دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین»

به علی، شناختم من، به خدا قسم، خدا را»

اینک این پرسش پیش می‌آید آنانی که حتی «علی علیه السلام» را نشناختند، چگونه به خداشناسی رسیدند؛ به گونه‌ای که در تاریخ عرفان نظری و عملی بخواهیم عقاید، گفتار و رفتار آن‌ها را «عرفان معیار» بدانیم؟

جایگاه عرفان نظری که معلوم است و به کعبه و کنشت نیاز ندارد و اهالی شهود با چشم بسته نیز به آن رسیده‌اند، اما تنها جایگاه تجلی اعمال عرفان عملی باید «مکه مکرمه» و اعمال عبادی «حج» باشد؛ زیرا حج، مکانی برای رسیدن به قرب الهی است. «حضرت باقر علیه السلام، سفیان ثوری و دیگری را که در مسجدالحرام، عده‌ای را به دور خود جمع کرده و حلقه گرفته بودند، به سدیر نشان داد و فرمود: اینها همان‌هایی هستند که بدون اذن هدایت از طرف خدا و داشتن سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می‌کنند. اگر در خانه‌های خود بنشینند، مردم برای رفع شبهه‌ها و اشکال‌های خود نزد ما می‌آیند و ما آنها را از مسیر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خبر می‌سازیم». (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۴۰)

در تاریخ حیات عرفان اسلامی دیده‌ایم که عارفان و «عارف‌نمایان» در ادبیات دینی و گفتار و نوشتار با هم فرقی نداشته‌اند، ولی در باطن میان عارف و «عارف‌نما» فرق بسیار است و عارفان متشرعی همچون شیخ اجل، سعدی شیرازی و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی همیشه به عرفان ظاهری تاخته‌اند. عارف همیشه به عرفان به گونه‌ای نگریسته است که در ظاهر، سلبی باشد و در باطن، «ایجابی» و «عارف‌نما» به عرفان به گونه‌ای نگاه کرده است که در ظاهر، «ایجابی» باشد و در باطن، نه تنها «سلبی» که از شدت انحراف به گمراهی و جهالت «مرکب» کشیده شود؛ جهالتی که نتیجه‌اش، «انانیت» و «ولایت نوعی» است.

عرفان اسلامی - به ویژه عرفان شیعی اثنی عشری - امروزه به تدوین دانش‌نامه و فرهنگ‌نامه نیاز دارد تا هم به سیطره عرفان «مصنوع» در طول قرون پایان دهد و هم ادبیات دینی را از انحراف به سوی «عرفان‌های کاذب» بازدارد. این واقعیت زمانی ماهیت «عینی» خواهد داشت که میان عرفان حقیقی و عرفان کاذب، «سنگ محکی» به عنوان «عرفان معیار» وجود داشته باشد تا کسی مطالب و مفاهیم «اخلاق اسلامی» و «فلسفه شهودی» - اشراقی - را در قالب «عرفان شیعی» معرفی نکند.

۴) ابعاد معرفت‌شناسی ولایی در آثار سنایی غزنوی و بیدل دهلوی

با توجه به شناخت ولایت حقیقی در تفکر شیعی و تشریع آن، با معیار قرار دادن همین نکته، موضوع امامت و ولایت را در آثار منظوم (مثنوی) حکیم سنایی غزنوی و میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی بررسی می‌کنیم.

الف) حکیم سنایی غزنوی

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی (۴۶۷ - ۵۴۵ ه.ق.)، از شاعران و عارفان مشهور و بلندپایه نیمه اول قرن ششم هجری و نخستین کسی است که تعبیرهای عرفانی را در شعر و غزل (که نخستین روزهای عمر خود را سپری می‌کرد) به کار برد و در حقیقت، او را بنیان‌گذار شعر عرفانی می‌توان نامید.

سنایی مجموعه «حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة» را از سال ۵۲۵ شروع کرد و در سال ۵۳۴ یعنی یک سال قبل از فوتش به پایان رساند. حکیم سنایی در این دیوان ضمن ستایش حضرت پروردگار و حضرت ختمی مرتبت ﷺ، از کسانی تجلیل کرده است که در مذهب تشیع و تسنن مطرح هستند. ایشان در این مجموعه به تشریح فضایل مولای متقیان و امیر مؤمنان، حضرت علی عليه السلام می‌پردازد که اشعارش از معرفت این حکیم بزرگ حکایت دارد و مضامین متعالی شعرش از دیدگاه نقد و بررسی محتوایی، بسیار قابل توجه است؛ زیرا:

۱. به شیوه شاعران متمایل به سنت و جماعت، به مناقب مکتوب نمی‌پردازد؛
۲. به شیوه شاعران عارف صوفی هم مناقب حضرت علی عليه السلام را به صورت غلوآمیز به «طریقت» پیوند نمی‌زند؛
۳. تمام تعریف‌ها و ستایش‌های او کاملاً با اعتقادات شیعه و نص صریح ولایت علوی سازگار است.

سنایی همیشه ستایش از حضرت علی عليه السلام را با احادیث نبوی و آیات نازل شده در شأن ایشان آغاز می‌کند و فرمایش‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درباره ایشان به عربی در متن آغازین شعرش می‌آورد. برای نمونه، از احادیث روز غدیر خم هم استفاده کرده است و آن‌گاه با تمسک به حدیث نبوی «أنا مدينة العلم و عليّ بائها»، مثنوی پرشوری را می‌سازد که در نوع خود، بی‌نظیر است. ابیاتی چند از مثنوی حکیم سنایی را مرور می‌کنیم:

هم پدر، هم پسر چو ابراهیم	آن فدا کرده از ره تسلیم
درگه شرع را، وکیل به شرط	حکم تسلیم را خلیل به شرط
گشته مکشوف بردلش، تنزیل	نشنیده ز مصطفی، تأویل
شاد، زهرا چو گوشت وی، شویش	مصطفی، چشم روشن از رویش
در حدیث و حدید، مرد، او بود	شرف چرخ تیزگرد، او بود
کرده یک تیغ، همچو تیر، جهان	به دو تیغ، او به ذوالفقار و زبان
شرع را کرده همچو تیرو قلم	زان دو تیغ کشیده در عالم
ناز تیغش، کشنده کافر	نور علمش، چشنده کوثر

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۶۸)

باید دانست حکیم سنایی در عصری می زیست که چند دهه قبل از آن، در زادگاهش، کسی جرئت بر زبان جاری کردن نام مبارک علی علیه السلام را نداشت؛ چه برسد به ستایش وی، آن هم با کلماتی فاخر و مستدل که «نص صریح ولایت» او را متذکر شود؛ آن هم این گونه زیبا و دل انگیز:

آل یاسین، شرف بدو دیده	ایزد، او را به علم بگزیده
مربی را وصی و هم داماد	جان پیغمبر از جمالش، شاد
نایب مصطفی به روز «غدیر»	کرده در شرع، مَرُوراً به امیر ^۱

**

سر قرآن بخوانده بود به دل	علم دو جهان، وُرا شده حاصل
به فصاحت چو او سخن گفتی	مستمع زان حدیث، دُرُ سُفتی
کرده از بهر جانِ اهل هنر	درج در یک سخن، دو دُرُج گهر
تا بنگشاد علم حیدر در	ندهد سنتِ پیمبر، بر

سنایی در این ابیات به زیبایی به چند مورد از مناقب بی بدیل حضرت علی علیه السلام و حقانیت بی نظیر ایشان اشاره می کند که در گفتار شاعران هم عصرش کمتر دیده می شود؛ عبارت هایی مثل: آل یاسین، وصی، نایب، امیر، علم دو جهان، اسرار قرآن، روز غدیر و تصریح بی ثمر بودن سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون علم مولای متقیان علیه السلام.

۱. یعنی حضرت علی علیه السلام، جانشین حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در روز غدیر بود که در شرع، او را به امیری برگزیده است.

ابیات زیر نیز که از نظر محتوا و شکل بسیار محکم هستند، شناخت و معرفت متعالی حکیم سنایی را بازتاب می‌دهند؛ زیرا کاملاً صریح و متقن به واقعه غدیر خم و دعای حضرت پیامبر اکرم ﷺ در حق علی علیه السلام و کسانی اشاره می‌کند که ولایت او را پذیرفته‌اند:

مُحَرِّمِ او بوده کعبه‌ی جان را	مَحَرِّمِ او بوده سرّی‌زدان را
صَدَفِ صد هزار بحر، دلش	شرفِ صد هزار عرش، گِلش
این برهنه شده ز زحمت ظرف	و آن برون آمده ز پِرده‌ی حرف
تا بدان حد، شده مُکَرِّم بود	«لَوْ كَشَفَ» مَرُوراً مَسْلَم بود
مصطفی را مطیع و فرمان‌بر	همه بشنیده رمز دین یک‌سر
بهر او گفته مصطفی به‌إِلاه	کای خداوند: «وَالِ مَنْ وَالاه»
گفته او را رسول جَبَّارش:	کای خدای از بدان، نگه دارش!

(همان: ۱۷۱)

با بررسی دعای «ندبه» و متون مربوط به حضرت علی علیه السلام، قرابت مطالب و ابیات مثنوی حکیم سنایی را با موضوع بحث بهتر درمی‌یابیم، هرچند می‌دانیم که ادعیه مکتب تشیع (اثنی عشری)، خاص اعتقادات شیعه است و از آن‌ها نه تنها به عنوان نیایش، بلکه به عنوان اصول عقاید می‌توان بهره برد. در این مقاله قصد کاوش درباره مذهب حکیم سنایی را نداریم. فقط برآنیم که شایستگی معرفتی ایشان را در شناخت حقایق اسلام بیان کنیم.

یکی از محکم‌ترین ابیات حکیم در این مثنوی، این بیت است که درباره حضرت علی علیه السلام و حقیقت ولایی اش چنین می‌گوید:

نامش از نام یار، مشتق بود هر کجا رفت، همرهش، «حق» بود

(همان: ۱۶۸)

نمونه‌های ولایی دیگری را هم می‌توانیم در مثنوی ایشان ببینیم که حتی در متون ادبی منظوم و منثور امروز بی‌بدیل هستند:

کاتبِ نقشِ نامه تنزیل	خازنِ گنجِ خانه تأویل
عالمِ علم و بحرِ هنر	بود چشم و چراغِ پیغمبر
راز دارِ خدای: پیغمبر	راز دارِ پیمبرش: حیدر

لفظ قرآن چودید درویشش	خویشتن جلوه کرد در پیشش
عشق را بحر بود و دل را کان	شرع را دیده بود و دین را جان
مصطفی از برای جان و تنش	نه ز بهر کلاه و پیرهنش
نام او کرد در ولایت علم	علی از علم و بوترب از حلم

(همان: ۱۷۱)

مرتضایی که کرد یزدانش	همره جان مصطفی، جانش
هر دو، یک دُرّ ز یک صدف بودند	هر دو پیرایه شرف بودند
دورونده چواختر و گردون	دو برادر چوموسی و هارون

(همان: ۱۷۲)

شرح محتوایی و تکنیکی (فرم) این مثنوی‌ها در «حديقة الحقيقة»، نیازمند کتابی است تا به آرایه‌های بیانی و ویژگی‌های زبانی آن پردازد. حتی وزن روان و زیبای مثنوی‌های این منظومه به درک مفاهیم آن‌ها بسیار کمک می‌کند. زبان و تعبیرهای محکم حکیم سنایی و نوآوری‌های او در بیشتر آثارش، گاهی تا اندازه‌ای، دشوار نشان می‌دهد، ولی پیوستگی عمودی ابیات باعث روانی مطالب منظوم شده است:

نایب کردگار، حیدر بود	صاحب ذوالفقار، حیدر بود
مهر و کینش، دلیل منبر و دار	حلم و خشمش، قسیم جنت و نار
تیغ خشمش، منیر بود، منیر	بحر علمش، غدیر بود، غدیر

(همان: ۱۷۴)

حکیم سنایی غزنوی در بیشتر آثار خود از شأن اهل بیت علیهم‌السلام به صراحت، دفاع و مراتب قدسی آنان را ستایش کرده است. ایشان در اشعاری که درباره حضرت مهدی موعود علیه‌السلام دارد، به راستی و درستی، از ظهور ولایت ایشان سخن می‌گوید، آن هم نه در مقوله مهدویت نوعی یا تمثیلی، بلکه به شکل کاملاً حقیقی تا جایی که ضمن تحلیل و آسیب‌شناسی جامعه خود، مشکل نبود رهبری و راه کار اصلاح جامعه را به خوبی بیان می‌کند. (سید علی اصغر موسوی، ۱۳۹۲ ش: ۶۹-۹۱)

حکیم سنایی در حذیقه الحقیقه، موضوع ولایت حضرت علی علیه‌السلام را با صراحت این‌گونه بیان می‌کند:

مصطفی گاه رفتن از دنیا چون بسیجید^۱ منزل عقبی
جمله اصحاب مَرورا گفتند که چه بگذاشتی، برآشتند!
گفت: بگذاشتم کلام الله عترتم را، نکو کنید نگاه!
نشوی غافل از بنی هاشم وز «ید الله فوق ایدیهم»
جانب هرکه با علی نه نکوست هرکه گوباش، من ندارم دوست

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۸۰)

در مثنوی‌های ایشان، تنها نمود «تولی» به چشم نمی‌آید، بلکه به راحتی و با وجدان آسوده، نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام حالت «تبری» دارد و برخی را همچون معاویه بن بوسفیان به تمسخر می‌گیرد:

خال ما داد بهردنیا را زهر مَر نور چشم زهرا را
هرکه را خال از این شمار بود مَرورا با علی چه کار بود!
گرهمی خال بایدت، ناچار پور بو بکرا به خال انگار

(همان)

در پایان، واپسین بیت ایشان راکه جهانی سخن در خود، نهفته دارد و کتابی در شناخت مولای مظلوم حضرت علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است، مرور می‌کنیم:

دل او، عالم معانی بود لفظ او، آبِ زندگانی بود
تنگ از آن شد براو، جهانِ سترگ که جهان، تنگ بود و مرد، بزرگ

(همان: ۱۷۵)

ب) میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی

میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی دهلوی (وفات ۱۱۳۳)، آخرین شاعر بزرگ فارسی‌گوی عهد بابر به هند و ضلع مثلثی است که امیر خسرو دهلوی و فیضی دکنی، دو هم‌تراز دیگرش محسوب می‌شوند. احاطه وی بر علوم مختلف و قدرت‌ش در نظم و نثر، جاذبه خاصی به شخصیت او داده است؛ چنان‌که اکابر و امرای وقت با او با نهایت حرمت سلوک می‌کردند و با نیازمندی و ادب، هدیه‌ها و جوایز ارزنده به درگاه وی می‌فرستادند. کلیات آثار او شامل نظم و نثر است و در نثر، آثاری مانند رقعات، نکات و چهار عنصر، شیوه نویسندگی او را ساده و در عین حال، مبهم و پیچیده نشان می‌دهد. اشعار وی به غیر از

۱. بسیجیدن: مهیا کردن، سامان دادن و تهیه دیدن.

قصاید و غزلیات شامل تعدادی مثنویات هم هست که بعضی از آن‌ها «صبغه عرفانی» نیرومندی دارد. بعضی تذکره‌پردازان هند، وی را در نثر هم تراز غزالی و خواجه عبدالله انصاری و در شعر همانند سعدی و مولوی خوانده‌اند و پیداست که بین سبک فکرو بیان او با آنها «تفاوت» آن اندازه است که این مقایسه را به کلی نابه‌جا نشان می‌دهد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۲۲)

نقش نبوت و ولایت در آثار بیدل دهلوی تجلی خاصی دارد. برای نمونه، درباره تجلی جمال و جلال و کمال الهی در وجود حضرت پیامبر اکرم ﷺ و علی علیه السلام چنان سخن می‌گوید که «ذوق دل» برانگیخته می‌شود. به ابیاتی از نگاه ولایی بیدل توجه می‌کنیم:

ز لفظ «محمد» گر آگه شوی ادا فهم الحمد لله شوی

*

شئون ذات الله، افعال او ظهور کلام الله، اقوال او

*

تکلم بهار هدی در بغل تبسم سحر خیز فیض ازل

*

به هرنشوه، مرآت حسن کمال جمالش، جلال و جلالش، جمال

*

گلستان زحمت، بهار قدم بهشت شفاعت ز سرتا قدم

(بیدل: ۴۴)

به هرجا، «می» ای، هم دم «ساغر» است جگر تشنه‌ی «ساقی کوثر» است
چه کوثر، خمستان فضل و کمال محیط قدم، نشوئه لایزال
ز ساقی، مرادم همان ساقی است کزو نشوئه معرفت باقی است

(همان: ۵۳)

اوج معرفت ولایی را در آثار (مثنوی) بیدل دهلوی می‌توان دید، ولی این ولایت‌شناسی تنها ولایت‌شناسی تسننی یا معرفت‌شناسی تسننی است و به دلیل انقطاع اعتقاد به امامت معصومان پس از مولا علی علیه السلام^۱ به این نتیجه می‌رسیم که ایشان به امامت حضرت علی علیه السلام و سلسله ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد باطنی و ظاهری ندارد و نعت و

۱. آن هم با صراحت این بیت: «بلی، انتهای خوش است اختتام / که این جاست دور حقیقت، تمام». (بیدل: ۵۲)

ستایش آن را تنها به واسطه ولایت «نوعی» (همان ولایت تشریعی) می‌داند و به تسلسل «ولایت کلیه مطلقه» در معصومین بعدی معتقد نیست. این قبیل ستایش‌ها و مدحت را می‌توان در بُعد عام از تفکر اسلامی آورد، نه بُعد خاص که متعلق به مکتب تشیع امامیه است.

عرفان بیدل، تلفیقی از عرفان هندی-اسلامی است؛ البته کاملاً اسلامی. ایشان در تمامی اشعار خود با دیدگاه فلسفه «هند» به عناصر اربعه نگاه می‌کند، اما این نگاه، نگاه اسلامی است و شهود، نوعی شهود الهی است، نه شهود بودایی و برهمایی. حتی با این‌که از «اهل تسنن» به نظر می‌آید، اما تعبیرهای مثنوی «جام مرتضوی» در بخش مثنوی‌های محیط اعظم شگفت‌آور است آن‌هم از این نظر که در این مثنوی با بیان شخصیت اهورایی حضرت علی علیه السلام، از ایشان به عنوان «هسته و هستی علم» در مطلع مثنوی یاد می‌کند. کل مثنوی نیز در چند بیت خلاصه می‌شود که بیت دوم فوق‌العاده عجیب و برخلاف اعتقاد «اهل تسنن»، نه تنها کاملاً «شیعی» به نظر می‌رسد، بلکه فراتر از آن، به دیدگاه عرفانی «خواص تشیع» بسیار نزدیک است:

نبوت بطون و ولایت ظهور جمال و جلال دو عالم حضور
یعنی ولایت ایشان از «باطن نبوت» جوشیده و در «ظاهر ولایت» بالیده و در جمال و جلال (یعنی صورت و معنی)، هر دو جهان تجلی یافته است. باید دانست به اعتقاد عارفان شیعی و (به گفته خود ایشان)، حضرت علی علیه السلام در «باطن» تمام «انبیا» به صورت «نهانی» بوده است و چون نوبت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌رسد، به صورت «ظاهر»، ایشان را همراهی می‌کنند. هم‌چنین باید دانست «ولایت مطلقه کلیه حضرت مولا امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام، باطن خلافت و باطن نبوت مطلقه کلیه است» و مفهوم بیت بیدل همان ولایت ظاهری و باطنی مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جهان ظاهر و باطن است و مفهوم واضح «قسیم النار والجنة» بودن.

بیدل در بیتی دیگر می‌گوید:

نبوت، خرام احد تا صفات ولایت، رجوع صفت سوی ذات
(همان)

در نبوت، بشر تا «تخلقوا بأخلاق الله» می‌رسد، اما در ولایت که عصاره نبوت است، رجوع این صفات (رسیدن به نفس المطمئنة)، فانی شدن در بقای ذات حق تعالی (جل

جلاله) است یا به زبانی دیگر، شناخت خداوند در «این» تا حد صفات و در «آن» تا حدود ذات است. البته از نظر عقاید تشیع اثنی عشری و ادامه امامت و ولایت مولا (علیه السلام)، اشکال‌هایی در مثنوی وجود دارد که در ادامه، مرور می‌کنیم.

اینک به ابیاتی می‌رسیم که از نظر ساختار و محتوا یکی از بهترین اشعار عرفانی در سبک هندی به شمار می‌آیند:

ز خم‌خانه آب و رنگ ظهور	دو کیفیت آورد جام شعور
یکی کرد اسم «نبوت»، بلند	دگر، طرح نام «ولایت» فکند
به هر جا کمال یقین نشوهای است	برون زین «دو کیفیتش»، جلوه نیست:
«نبوت»، خرام احد تا صفات	ولایت، رجوع صفت سوی ذات
نه آن غیر این و نه این غیر آن	از آن، سوی این، تا ابد، سیر آن
در این نشو و آباد مستی سواد	به این جام، دل‌های مخمور، شاد
که می‌خانه‌ی معرفت، مصطفی ست	در رحمتش، جبهه‌ی مرتضی است
ولی را بود از نبی، انتظام	به جز شیشه نبود مربی جام!
در این شیشه و جام، «یک باده» است	دو پیکرز «یک خون» نشان داده است
خوش آن شیشه کاین جام اجزای اوست!	خوش آن جام کاین شیشه همتای اوست

(همان)

توجه فوق‌العاده بیدل به اصل و اساس ولایت تشریعی و نبوت باعث آفرینش ابیاتی شده است که باید گفت: «آفرین به این تصویر زیبا از وحدت جدایی ناپذیر نبوت و ولایت و لازم و ملزوم یکدیگر بودن». در ادامه نیز به این ابیات می‌رسیم:

شد از تیغ او توسن کفر، پی	چو مخموری از لمعه موج می
جهانی ز جامش به «مستی» رسید!	به کیفیت می‌پرستی رسید!
به هر جا، «می» ای، هم دم «ساغر» است	جگر تشنه‌ی «ساقی کوثر» است
چه کوثر؟، خمستان فضل و کمال!	محیط قدم، نشو و لایزال!
می، این جا کمالات انسانی است	که «سرجوش علم» خدا دانی است

(همان)

سیمای خلفای راشدین در آثار حکیم سنایی و بیدل

حکیم سنایی غزنوی و میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی در مثنوی‌های خود، از سه خلیفه

اول اسلام ستایش کرده‌اند و بیشتر موضوع‌ها درباره بحث خلافت آنان و احساس مودّت و قرابتشان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از مؤلفه‌های مهمی همچون: ولایت، علم، نیابت، امامت، حق و حتی تصریح بر حق ولایتی اهل بیت علیهم السلام و غدیر (که بر امامت حضرت علی علیه السلام تصریح دارد)، بحثی به میان نیامده است و موضوع «خلافت» هم جایگاه محکمی ندارد. به تعدادی از این ابیات بنگرید:

به خلافت چو دست بیرون کرد روده اهل رده را خون کرد
(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۵۸)

مصطفی کی بدو سپردی ملک یا ز حیدر چگونه بردی ملک
(همان، ۱۵۹)

علی کو کشد ز دشمن پوست با چنین دشمنی نباشد دوست
(همان)

بود بوبکر با علی همراه توزبان فضول کن کوتاه
(همان)

سنایی درباره دو خلیفه بعدی هم از حدّ تعریف و توصیف بیرون نمی‌رود و همان مصداق‌های معمول مانند «یار غار پیامبر بودن» و بیشتر قرابت و مودّتشان را آورده است و بس. هم چنین برای مبرّا کردن آنان از هر گناهی، تمام تقصیرها را به گردن بنی امیه و اصحاب معاویه و ابی سفیان انداخته است که خود می‌تواند نوعی «نعل وارو زدن باشد».

در آثار بیدل دهلوی هم خلفای راشدین ستایش شده‌اند:

ابوبکر، سرخوش جام صدق شراب وفا یافت در کام صدق
ز پرداز طبع صداقت جدا شد آینه نشوّه مصطفی صلی الله علیه و آله
ز احمد به حق، آشنا بود و بس اگر فارغ از ماسوا بود و بس
(بیدل، ۱۳۷۰: ۴۸)

عمر یافت کام از می عدل و داد بر آفاق چون استوا، خط نهاد

ز تمکین عدلش به چشم یقین گهربود سنگ ترازوی دین
(همان: ۴۹)

به عثمان چودور یقین داد دست ز سرجوش خم حیا گشت مست
ادب موج زد از سراپای او به جام گهرریخت صهبای او
حسودان ز غفلت درآویختند به مستی چومی، خون او ریختند
(همان: ۵۰)

مغز مناقبی که میرزا عبدالقادر بیدل برای خلفای راشدین در مثنوی «محیط اعظم» آورده است، شاید همین ابیات باشند و نقصان مراتب ولایی آنان نسبت به مقام شامخ حضرت مولا علی علیه السلام کاملاً مشهود و معلوم است و در کنار هم قرار دادن شأن مولا در اشعار و دیگر خلفای راشدین خود، همان «قیاس مع الفارق» است. این در حالی است که گفتیم حتی نگاه ولایت مدار بیدل به حضرت علی علیه السلام باز از جنس «مکتب تشیع امامیه» نیست و تنها به ولایت «تشریعی» در زمان حیات حضرت یا ولایت «نوعی» بعد از شهادت ایشان دلالت دارد.

نتیجه گیری

آن چه درباره «معرفت شناسی ولایی در شعر» از دو شاعرو عارف نامی، حکیم ابوالمجد محدود بن سنایی غزنوی و ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی رحمتهما الله آورده شد، نه تنها تمامی وسعت فکری ایشان بود، بلکه چکیده معیار معرفت شناسی ولایی ایشان و اعتقاد و معرفت آنان درباره مولای متقیان علی علیه السلام بود.

مناقب حضرت علی علیه السلام در طول قرون گذشته در ادبیات دینی، به زبان های مختلف آمده است و ممدوحان آن گرامی نسبت به آرمان شناسی طریقت خود، ایشان را ستوده اند، اما در دیوان های دیگر، کمتر می توان به حلاوت چنین ابیاتی رسید، مانند اشعار ابن ابی الحدید معتزلی رحمه الله درباره مولا علیه السلام و ستایش مناقب ایشان که شورانگیز و زیباست. بی اغراق، ابیات منتخب در این مقاله، از بهترین ابیات مناقبی و دینی شعر فارسی درباره مقام شامخ حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

حضرت علی علیه السلام همچون مقتدایش، پیامبر رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، اکسیرگران بهایی در میان تمام فرقه هاست و مقام ولایی ایشان در بین تمام مسلمانان،

اندیشمندان، ادیبان و هنرمندان کشورهای اسلامی و غیراسلامی - حتی جهان مسیحیت - از احترام برخوردار هست و خواهد بود. ولایت حضرت علی علیه السلام ضمن احاطه بر معصومین بعد از خودش، چنان بُعد جهان شمولی دارد که بدون توقف در عهد و عصری، خود، زیربنای ولایت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است و «عصر رجعت» را رقم خواهد زد. نیاز ادبیات دینی و آرمان «مکتب شعر دینی» ما در روزگار مبتلا به فن‌آوری، پیوند مدرنیسم و پست مدرنیسم با سنت و گذشته ادبی ماست تا بتوانیم به مرحله‌ای از شناخت برسیم که در معرفت‌شناسی ادبی، سرمشق دیگر فرهنگ‌ها باشیم. در گذشته نیز اندیشمندان و ادیبان اسلامی ایران، آرمان‌های معرفتی دین و آیین ما را به تمام سرزمین‌ها گسترش دادند و باعث پیشرفت دین اسلام و گسترش اندیشه ناب اهل بیت علیهم السلام در کشورهای آسیایی و آفریقایی شدند.

منابع

- بیدل دهلوی، عبدالقادر، دیوان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- _____، محیط اعظم، مصحح: یوسفعلی میرشکاک، تهران: برگ، ۱۳۷۰.
- تجلی پیام در افق رسانه ملی، برگرفته از اندیشه آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)، تهران: اداره کل پژوهش و آموزش سیما، ۱۳۸۶.
- زرین کوب، عبدالحسین، گذشته ادبی ایران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۵.
- سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، چ ۸، تهران: طهوری، ۱۳۸۶.
- _____، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، چ ۷، تهران: طهوری، ۱۳۸۳.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، مصحح: محمد روشن، تهران: نگاه، ۱۳۷۷.
- سید رضی، نهج البلاغه، تحقیق: شیخ محمد عبده، قم: دارالذخائر، ۱۳۷۰ ش.
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، ج ۳، چ ۱۰، تهران: نگاه، ۱۳۸۶.
- قیصری، داود، شرح بر فصوص الحکم ابن عربی، تهران: سنگی، ۱۲۹۹ ق.
- کلینی، محمد، اصول کافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تهران: اسلامیّه، ۱۳۶۳.
- مصلح بن عبدالله، سعدی، کلیات، مصحح: محمد علی فروغی، تهران: بهزاد، ۱۳۸۲.
- موسوی، سید علی اصغر، فصل نامه عصر آدینه، مقاله «مهدویت در سبک عراقی، سال هفتم، ش ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.
- هجویری، ابوعلی عثمان، کشف المحجوب، چاپ روسیه: لنینگراد، ۱۳۰۴ ق.